

ورقی از تاریخ مشروطه

حیدر عمو اوغلی و محمد امین رسولزاده

بقلم آقای

محمد حسین نو

یکی از مشکلترین کارها نوشتن تاریخ معاصر است، نگارش تاریخ و بیان حوادث و وقایعی که در زمانی دور رخ داده و بیان روحیات و احوال اشخاصی که قرن‌ها پیش از ما زندگی کرده‌اند چندان اشکال ندارد، چه گذشته از آنکه آثار و اسناد کافی در دست است و پژوهشگران افرادی مطلع نتیجه قضاوت‌های شخصی یا مطالعات خویش را در آن باره نوشته‌اند و این خود پایه و مایه‌ای برای مطالعه آیندگان و راهنمایی برای تحقیق‌ایشان است، نظریات شخصی نیز درباره این گونه مردم تاریخی کم است و حب و بغض در این موارد راه ندارد بهمین جهت میتوان گفت که شخص محقق میتواند نتیجه مطالعات و تحقیقات خود را کم و بیش بحقیقت نزدیک بداند و بی اندیشه دوستی و دشمنی دیگران محاکمه خود را در باره افراد تاریخی ابراز دارد.

در نگارش تاریخ معاصر گذشته از آنکه هنوز اطلاعات و معلومات در باره ابناء زمان بعزت نبودن اسناد مورد اطمینان چندان فراهم نیامده مسأله نظریات شخصی هم عامل بزرگیست برای اینکه شخص محقق را از جاده صحیح منحرف سازد و نوشتن تاریخ را بمنزله یادگاری که دست در کار داشته‌اند تبدیل نماید، چه معاصرین بر اثر روابط بد و خوبی که با یکدیگر داشته‌اند میزان حکمیتشان مبتنی

بر نظریات شخصی است بهمین جهت در حالی که کسی درباره زندگی و عملیات فردی نظری موافق دارد دیگران نظر مخالف ابراز میکنند و شخص محقق در این میان حیرانست که کدام يك از این دو نظر را بپذیرد .

تاریخ مشروطه ایران نیز بهمین علل آنطور که باید و شاید نوشته نشده و هر چند که زحمات کسانی مانند مرحوم ناظم الاسلام کرمانی در تهیه تاریخ بیداری ایرانیان و مرحوم کسروی در نگارش کتب تاریخ مشروطه و تاریخ آذربایجان در هجده سال قابل ستایش است مع هذا نمی تواند ما را بی نیاز کند .

برای رفع این نقیصه تنها يك راه عملی موجود است و آن اینکه اشخاصی که در قضایای مشروطه دستی در کار داشته اند و در این جریان مؤثر بوده اند اطلاعات و نظریات خود را منتشر کنند تا روزی مرد محققى از روی این اسناد و اطلاعات بسائقه ذوق سلیم و انتقاد تاریخی کتاب جامعی درباره انقلاب ایران بنویسد .

نگارنده که از دیرباز در آرزوی گرد آوردن اطلاعات در این باره بوده ام با مراجعه باشخاص مورد اطمینانی که در مشروطیت ایران مؤثر بوده اند اطلاعات و یادداشت هائی متفرق جمع آورده ام و امید وارم انتشار آنها برای علاقمندان بتاریخ پنجاه ساله اخیر ایران مفید باشد و روزی بکار محققین و نویسندگان آتیه بیاید . اکنون قسمتی از این یادداشتها را درباره دو مرد بزرگی که دخالت کاملی در ایجاد نهضت مشروطه و حفظ آن و سعی در تحریک و بیداری مردم داشته اند می نویسم ولی خود اذعان دارم که این یادداشتها کامل نیست . امید وارم که مطلعینی که معلوماتی بیشتر در این باب دارند اطلاعات خود را بر آن افزوده نواقص اطلاعات نگارنده را اصلاح و تکمیل فرمایند .

علل انقلاب ایران که از زمان میرزا آقاخان و ملکم خان و دیگران شروع شده بود کم و بیش بر خوانندگان واضح است ولی پس از اعلان مشروطه کسانی هم بودند که با فداکاری خود چه باتبلیغ چه با جنگ و مبارزه اساس تازه و جوان مشروطیت

را نگه داشتند و امروز کمتر کسی نام ایشان را میداند. از این جمله اند مرحوم حیدرخان عمو اوغلی و محمد امین رسولزاده که این دومی اکنون در حال حیات و در آنکارا ساکن است.

۱. حیدرخان عمو اوغلی

راجع بشرح حال حیدرخان عمو اوغلی بعد از کتاب مرحوم کسروی جامع ترین شرح حال او در مجله یادگار شماره ۵ از سال سوم آن آمده و ما برای احتراز از اطاله کلام تنها نکاتی را ذکر میکنیم که در آن شرح حال نیامده است.

مرحوم حیدر عمو اوغلی از اهالی شهر ارمنی نشین آلکساندرپول بود و این شهر که سابقاً نزد ترکهای عثمانی بنام گمری خوانده میشد اکنون بنام بانی و مؤسس انقلاب روسیه لنیناگان نامیده می شود، در این شهر تقریباً در حدود ۲۰۰ خانوار مسلمان سکنی داشتند از ایشان بوده خانواده تاری و ردیف که ریاست آن آن زمان با حاجی ملاعلی مردی ۹۰ ساله و بسیار محترم بود. وی سه برادر داشت مشهدی علی اکبر و مشهدی علی اشرف و یک برادر دیگر، حیدر خان پسر مشهدی علی اکبر بود و یک برادر نیز داشت. برادر وی که بنام عباس آقا معروف بود و اکنون بنام افشار در برلین زندگانی می کند قبل از مشروطیت در تبریز شب نامه بین مردم منتشر میکرد اما این برادر چندان بمشروطیت صمیمیتی نداشت و با اینکه در انقلاب مشروطیت شرکت کرد مورد اطمینان آزادپخواهان نبود بطوریکه در موقع حرکت قوای ملیون از رشت بطرف طهران غفله در قزوین پیدا شد و شروع بایراد نطق نمود. خود او در یادداشتی که بخط خود نوشته و اکنون در اختیار نگارنده است چنین می نویسد:

«روز دیگر فتح قزوین وارد قزوین شدم، احوالات خود قزوین و اهالی آنجا را دیدم که تعریف ندارد و از آنجائی که مجاهدین غیور هرچه از دست ایشان می آمد هر ظلم که در زمان استبداد هم ممکن نبود با اهالی قزوین کرده بودند و میکردند بالای منبر رفته یک نطق مفصلی کردم، دو مطلب بود یکی با اهالی آنجا امید و وعده ها

میدادم که هر چه از شماها از قبیل اسب، قاطر، تفنگ و اشیاء فلان که مجاهدین برده اند بالمضاعف پس خواهند گرفت، دوم ۵-م میخواستم مجاهدین و رؤساء ایشان را حالی نمایم که این قدر ظلم در حق يك مشت جماعت بیچاره و ناچار صحیح نیست و عاقبتش بد خواهد شد، چون حرفهای من بتمام رؤساء مجاهدین بر میخورد بآن سبب روز دیگرش مکتوبهای متعدد تهدید آمیز برای من رسید ... ۱.

با این همه اظهار آزادیخواهی، چنانکه گفتیم رؤسای مشروطیت نسبت باوخوشین نبودند حتی آقای تقی زاده بمجرد اطلاع از وجود عباس آقا در قزوین از تبریز با آزادی خواهان صریحاً تلگراف کرد که از او بر حذر باشند، اما برعکس این برادر حیدر عمو اوغلی گوئی از روز اول خلقت با افکار حریت طلبی و آزادیخواهی بار آمده بود تا آنجا که يك بار برای کشتن مدیر مدرسه ای که در آن درس میخواند و رفتارش مستبدانه بود توطئه کرد ۲.

بهر حال حیدر عمو اوغلی که نام خانوادگی او تاری وردیوف بود و تبعیت دولت روس را داشت تحصیلات خود را در شهرهای قفقازیه با تمام رساند و در عین فرا گرفتن اصول سوسیالیسم نسبت باسلام علاقه و آفری داشت، شرح زندگانی او از این تاریخ یعنی اتمام تحصیلات و استخدام در کارخانه برق بقلم خود او در شماره ۵ یادگار سال سوم آمده و همچنانکه در آنجا مذکور است در کلیه شورشهای انقلابی زمان مشروطیت دست داشته و نسبت بکشتن مخالفین آزادی کوچکترین خوفی یا تردیدى بخود راه نمیداده و تکیه کلامش این بوده که «اینان را باید دفع کرد» و چنانکه دیدیم قتل اتابک نتیجه توطئه و تهیه مقدماتی بود که وی چیده بود.

مرحوم حیدر عمو اوغلی نفوذ روحی فوق العاده ای داشت تا آنجا که هر کس را بایک کلمه طوری مجذوب و منقلب مینمود که فداى او شده و بامر او بهر کاری

۱ - این یادداشتها را آقای مهندس احمد منشی زاده دوست ارجمند تحت اختیار ما گذاشته اند
 ۲ - استفاده از تذکار آقای فریدون بازرگان که در مجله یادگار سال سوم شماره ۸ منتشر شده

اقدام مینمود و اگر مقاومت مختصری هم در طرف باقی میماند عمو اوغلی آهسته بیشت اوزده میگفت «می ترسی؟». با این کلمه دیگر کار تمام شده و حیدر عمو اوغلی او را فدائی مشروطه ساخته بود، این خاصیت در او بقدری قوی بود که حتی مرد مقتدر و صاحب اراده ای مثل ستارخان را که بیقین یکی از دلیر ترین مردان تاریخ ایرانست طوری مجذوب ساخته بود که قهرمان تبریز همیشه میگفت: «هر چه عمو اوغلی بگوید همانست».

مرحوم کسروی در کتاب خود می نویسد که عمو اوغلی نسبت بکارهای ستارخان بانظر حسادت و بغض می نگریست و کار شکنی میکرد ۱ ولی این مطلب خلاف واقع است چه کسانی که اکنون زنده اند و قضایای تبریز را بچشم دیده اند این مطلب را تکذیب میکنند بلکه دوستی بی شائبه آنان را در راه يك منظور مشترک می ستایند.

اکنون که سخن باینجا رسید از ذکر این نکته غفلت نکنیم که توطئه قتل اتابك فقط و فقط زیر سر حیدر عمو اوغلی بود و چنانکه نوشته اند آقای تقی زاده در آن دست نداشته و ایشان وقتی اطلاع یافته اند که عمل واقع شده بود همه مردم از آن مطلع شده بودند، درست است که آقای تقی زاده بزرگترین مخالفین اتابك بوده و از روز حرکت او از فرنگ بقصد طهران با او مخالفت میکرد و حیدر عمو اوغلی هم که در این نماینده انقلابی تبریز بنظر تحسین و ارادت می نگریسته نفرت خود را از اتابك ابراز داشته و شاید هم جمله همیشهگی خود را که: «باید دفع کرد» در این مورد هم گفته باشد ولی از توطئه قتل آقای تقی زاده اطلاع نداشته و اتفاقاً ایشان آن شب براهنمائی شرف الدوله و کیل اعیان تبریز برای ملاقات سعدالدوله که در آن هنگام با اتابك مخالفت میورزید بهمراهی مرحوم حاج میرزا ابراهیم آقابتایر تقاضای سعدالدوله رفته بود و میعاد آنان در خانه میرزا حسین خان منشی سفارت اطریش بود و در بازگشت از این ملاقات

سیاسی ورود بمنزل میزاقاسم خان صور اسرافیل درشرچشمه بود که معظم له از قتل اتابک اطلاع حاصل کرد ۱. اما دخالت آقای تقی زاده همان روزها هم میان مردم شایع بود بطوریکه درموقع يك ناهارمجلس ناصرالملک آهسته بایشان گفت احتیاط کنید میگویند بدستور شما بوده .

داستان بمب انداختن بکالسکه محمد علیشاه هم کم و بیش مورد اطلاع همه هست و باید دانست که عامل عمده آن همین حیدر خان بود وتفصیل آن در کتاب مرحوم کسروی ومجله یادگار آمده وحاجت بتکرارنیست . پس ازتوبستن بمجلس حیدر خان غفله از باکو سر در آورد ودر این شهر بود که دو باره آقای تقی زاده را که پس از تبعید از ایران بآن شهر رسیده بود ملاقات کرد وخود باکلیه مجامع آزادی طلبی و انقلابی گرجستان مراده داشت و با نوشتن مقالاتی بزبان گرجی ۲ گرجیان سوسیالیست و انقلابی را بکمک مردم تبریز که دلیرانه درمقابل سپاه پیدادگر محمد علیشاه ایستاده بودند خواند .

حیدر خان بر اثر این تبلیغات بالغ بر هفتصد داوطلب گرجی برای جنگ وکمک بمحصولین تبریز فراهم کرد و بعضی را تبریز فرستاد و گذشته از آن او و آقای تقی زاده که آوازه مخالفت های شجاعانه و آزادی طلبانه اش بگوش انقلابیون آن نقاط رسیده بود بمنظور جلب کمک بنزد متمولین مسلمان ایرانی آن حدود رفتند. در آن روزگار که هنوز حکومت بلشویکی پیدا نشده بود در قفقازیه بخصوص در باکو از ایرانیان و مسلمانان متمولین فراوانی بودند که ثروت آنان مورد افسانه پردازی دیگران قرار گرفته بود مثل حاجی زین العابدین تقی اوف در باکو که مردی بسیار خیر و آزادمنش بود تا بدانجا که همیشه چندصد نسخه از روزنامه حبل المتین را خریده مرتباً بنجف می فرستاد وتأثیر همین گونه کار ها بود که بزرگانی چون آخوند ملاکاظم وملا عبدالله هاندرانی وحاجی میرزا حسین بانضت مشروطه وافکار متجددانه مشروطه خواهان

۱ - بیانات شفاهی جناب آقای تقی زاده .

۲ - حیدرخان زبانهای گرجی وارمنی و روسی را مانده زبان مادری خود می دانست

مواقف کردند همچنین این مرد روشن فکر در آن زمان دست بایجاد مدرسه دخترانه زد ، این اقدامات موجب شده بود که با کوریم او را پدر خود میخواندند و شاید هم بنابر همین وجهه و احترام فوق العاده ای که تقی اوف در نظر عامه داشت بلشویک ها



صورت جمعی از مجاهدین صدر مشروطیت

زدیف بالا از چپ بر است : میرزا عبدالباقی ، میرزا اسماعیل قفقازی ، علیزاده
زدیف جلو از چپ بر است : حیدرخان همواوغلی ، ابوالقاسم خان بختیاری . مدیر-
الصنایع ، عباس آقا برادر حیدرخان.

پس از ضبط حال وی صدمه ای بوی نرساندند و او خود را سالمأ باستاتبول رساند

اما از این متمولین چندان حاصلی بدست نیامد چه دخالت در سیاست بخصوص مخالفت با سیاست دولت روس آنان را از اقدام و روشی جدی مانع می آمد تنها مختار اوف یکی دیگر از متمولین گفت که من کاراستا (اسلحه) میدهم و از ۷۰۰ تا ۸۰۰ موزر فراهم میکنم.

آقای تقی زاده از قفقازیه بارو پارفت و حیدر عمو اوغلی که تشنه انقلاب و مبارزه بود تبریز آمد و بزودی از ارکان انقلاب آذربایجان گردید.

از مهمترین خدمات وی در این دوره قضیه کشتن شجاع نظام مرنندی است. شکرالله خان شجاع نظام مرنندی که از ۲۱ جمادی الاولی یعنی دوازده روز قبل از توپ بستن بمجلس تبریز را مورد حمله قرار داده بود و بیش از هر کس در راه گرفتن شهر و قتل مجاهدین کوشش میکرد با سواران برگزیده خود بحمايت از استبداد برجان و مال مردم دلیر تبریز با قساوتی هر چه تمامتر حمله میکرد تا اینکه پس از چهار ماه جنگ متوالی بعزت فرسودگی قوای زیر دست خود با اجازه محمد علیشاه بمرنند رفت تا بعد از تهیه قوای تازه بجنگ تبریز برگردد و در ضمن راه جلفا را بروی تبریز یان بیند. مجاهدین تبریز که می دانستند وی تاجه اندازه با اساس مشروطیت و نیات مجاهدین دشمن است خواستند تا او را تا قبل از حرکت مجدد بتبریز روانه جهان دیگر سازند، حیدر عمو اوغلی نقشه قتل ویرا با کمال مهارت طرح کرد بدین ترتیب که بمبی در جعبه ای پنهان کرده روی آنرا بوشانده آنرا هانند بسته پستی با نامه ای پیستخانه داد و نامه بسته را بامهری که بر حسب اتفاق از سیف السادات یکی از دوستان شجاع نظام بدست آورده بود مهر کرده برای شجاع نظام فرستاد.

بسته و نامه را رئیس پست مرنند بمنزل شجاع نظام بهرد، و شجاع نظام که در این موقع نماز میخوانده پس از اتمام نماز آمد و گفت «امانت هائیت که

خودم بسیف السادات سپرده بودم، سپس بیسزش شجاع لشکر گفت که جعبه را باز کند، باز کردن جعبه همان بود و کشته شدن شجاع نظام و شجاع لشکر پسرش همان و این واقعه در تاریخ اول شوال ۱۳۲۶ قمری اتفاق افتاد.

بدین ترتیب بی رنج و زحمت مجاهدین توانستند یکی از بزرگترین دشمنان خود را بسعی حیدر عمواغلی از میان بردارند و جندی بعد که مرند بتصرف آنان افتاد خانه همین شجاع نظام مقر نماینده انجمن گردید و فرج آقای زوزی مجاهد که وقتی هم مترجم شاپشال بود بنمایندگی انجمن در آن خانه منزل کرد. فتح مرند پس از قتل شجاع نظام بفاصله ۲۶ یا ۲۷ روز اتفاق افتاد.

حیدر عمواغلی پس از فتح مرند با نجا رفت و چون مجاهدان خوی را گرفتند و امیر حشمت را از انجمن بحکومت شهر برگزیدند حیدرخان حفظ انتظامات شهر و جمع آوری مجاهد و سپاهی را برای جلوگیری از حملات کردن بعهده گرفت و ادارات عدلیه و بلدییه و نظمییه را باز کرد و بحمایت او انجمن تأسیس و روزنامه مکافات بوسیله میرزا آقاخان مرندی انتشار یافت. ۲.

اقبال السلطنه که پیشرفت آزادیخواهان را نمیتوانست دید کردان را چندین بار بشهر فرستاد و عمواغلی با کمال مهارت حمله آنان را درهم شکست و نباید از حق گذشت که پیشرفت های عمواغلی تا حدی هم نتیجه وجود و شجاعت عده زیادی از ارامنه و گرجیان بمب انداز بود و این ارامنه از فرقه دانشاکیسون بودند که در سراسر جهان تأسیسات نظامی داشتند و در جنگها و انقلابها برضد استبداد همه جا شرکت میکردند و شجاعت آنها تا حدی بود که میگویند مرحوم امام جمعه خوئی درباره آنها میگفته که هرده مسلمان را يك ارمنی برای حفاظت کافینست. در طی همین جنگها بود که مرحوم سعید سلماسی باتفاق خلیل پاشای عثمانی بکمک عمواغلی در برابر اکراد ماگومی اقبال السلطنه آمده بود و او پس از جنگی دلیرانه مقتول

شد و شرح این واقعه در جلد سوم تاریخ کسروی و شماره دهم سال چهارم یادگار بقلم آقای فریدون بازرگان نوشته شده. جنگ تبریز با ورود قشون روس و اعلان مشروطه از طرف محمدعلیشاه تمام شد و اندکی بعد قوای ملیون از شمال و جنوب بیابخت حمله برده طهران را گرفتند و حیدرخان در این وقایع شرکت کرد.

پس از فتح طهران و خلع محمدعلی شاه برای ترتیب کارها هیئت مدیره ای درست شد و این هیئت تاجندی مملکت را اداره میکرد، از اقدامات این هیئت تشکیل کمیسیونی بود برای اخذ وجه از متمولین و از این راه مبلغی در حدود يك کرو جمع شد و مرحوم و کیل الرعیای همدانی صندوق داری آنرا عهده دار گردید

دیگر از اقدامات هیئت مدیره تبعید کسانی بود که نسبت با اساس جدید اظهار دشمنی کرده بودند، باید دانست که عده ای از اینان خود را بروسها بسته بودند و تا جاییکه شایع بود که کاهران میرزا و شاهزاده عزالدوله عبدالصمد میرزا برادر ناصرالدین شاه و سید ابوالقاسم امام جمعه را شخص امپراطور بتبعیت روس پذیرفته و تحت حمایت خود قرار داد.

هیئت مدیره تصمیم گرفت که امام جمعه را تبعید کند. عامل قوه مجریه هیئت حیدر عمو اوغلی بود که بایک عده طرفداران فدائی برای هر گونه فعالیتی بنفع مشروطیت آماده بودند، حیدر عمو اوغلی آقای نصرالله جهانگیر را که از مریدان خاص او بود همراه يك مجاهد قفقازی برای ابلاغ حکم هیئت مدیره نزد میرزا ابوالقاسم امام جمعه فرستاد، دبدار قیافه مهیب مجاهد قفقازی که یابونچی در تن و کلاه پاپاخ بر سر و موزر و قطار فشنگ بر کمر داشت و بمناسبت قطار فشنگ کمر نمیتوانست بنشیند و روی زانو نشسته بود طوری در امام جمعه تأثیر کرد که نمیتوانست حکم را بخواند و دستش میلرزید مجاهد که تردید او را دید تصور کرد که من باب عدم اطاعت است باین جهت با آرامش خاطر ی هر چه تمامتر بلهجه ترکی از جهانگیر خان پرسید: «بکوشم» جهانگیر خان مضطرب شده او را منع کرد. مجاهد که معنی ترس و تردید را نمیدانست گفت: «ده گوی بکوشم»

موسئد است. یعنی بگذار یکشم او مستبد است

در همین مواقع بود که حیدر خان بکمک دیگر آزادیخواهان تندرو حزب دموکرات را که مقدماتش مثل تهیه پروگرام و غیره در تبریز چیده شده بود در طهران ایجاد کرد و شعبی از آن نیز در نقاط مهم مثل قم و کاشان و مشهد تأسیس نمود، روش تند این حزب خوش آیند متدینین و آزادیخواهان معتدل و میانه رو واقع نشد و بهمین جهت این جماعت با آن ابراز مخالفت کردند و بآنان نام انقلابیون دادند در همین میانه پیشوای اعتدالیون یعنی مرحوم سید عبدالله بهبهانی در طهران بتاريخ نهم رجب ۱۳۲۸ بقتل رسید، قبل از هر چیز مخالفت حزب دموکرات با او علت اصلی این قتل شناخته شد و میان افراد دموکرات هم کسیکه بیش از همه مورد سوء ظن قرار گرفت حیدر خان عمواوغلی بود، بهمین جهت نظمیہ وی را گرفت ولی در استنطاق از او اطلاعی بدست نیامد و او روز ۱۱ شعبان ۱۳۲۸ از نظمیہ مرخص شد گویا اینکه حدس اعتدالیون در اینکه باید قاتل مرحوم بهبهانی از طرف دموکراتها باشد صحیح بود ولی بعدها معلوم شد که مرتکب قتل یکی از مجاهدین قفقازی بود که نسبت بحزب دموکرات تمایل داشت و این شخص همانست که در تبریز بخانه میرزا حسن مجتهد بمب انداخته بود. مرحوم حاج سید نصرالله تقوی که از اعتدالیون بود ناهدتها عقیده داشت که این قاتل میرزا علی محمد خان تربیت بوده و چند سال بعد که فهمید در شب واقعه مرحوم تربیت ذرشمیران بوده از اشتباه خود بیرون آمد. بهر حال قاتل مرحوم بهبهانی از افراد روشن و سیاسی حزب نبوده و تا آنجا که محقق است از روی خودسری و رفتار انقلابی و تند خویش بدین کار اقدام نموده.

موضوع اختلاف حزب دموکرات (یا با اصطلاح دشمنان حزب انقلابیون) با حزب اعتدالی بر اثر این قتل سخت تر شد و پای خون در میان آمد و کینه توزی بجای رسید که در روز روشن در خیابان لاله زار میرزا علیمحمد خان و سید عبدالرزاق خان صاحب

دارالصنایع و وظیفه ۱ را که هر دو از دموکراتهای تند بودند گشتند و شاید انتخاب این اشخاص بیشتر از این بابت بود که چنانکه گفته شد میرزا علی محمد خان تربیت متهم بقتل مرحوم بهبهانی شده بود .



حیدر خان عمواغلی

مبارزه سیاسی دو حزب بدشمنی و قتل نفس رسید بدیهی است که این طرز

ا - مرحوم سید عبدالرزاق خان از آزادخواهان دوره اول مشروطه بود که بشفل کلیشه سازی اشتغال داشت و مفاضة او در خیابان ناصریه بود و کتیبه « عدل مظفر » که اکنون زینت افزای سردر مجلس شورای ملی است یادگار نیت پاک و علاقمندی کامل او با اساس مشروطیت و آزادی است ، در روز بمباران مجلس وی از مدافعین مجلس بود و پس از شکست آزادخواهان وی بقفقازیه گریخت ، پس از فتح طهران وی بیابنتخت برگشت و در اینجا بود تا آنکه حسین نوروزاف قفقازی که از اشرار و آدمکشان بود بتحریک اعتدالیون وی را در حالیکه همراه مرحوم علی محمدخان تربیت در خیابان لاله زار میرفت بقتل رسانید .

نیتوانست دوام کند و در پایتخت کشوری که دو دسته سیاسی بجای مبارزه سیاسی جنگ و خونریزی کشید، بهمین علت دولت پیشنهاد کرد که هر دو دسته خلع سلاح شوند، هر دو دسته پذیرفتند ولی معلوم نیست بچه علت اعتدالیون از این نظر سر باز زدند و اسلحه خود را تسلیم نکردند، قوای مسلح طرفدار اعتدالیون تحت ریاست ستارخان و باقرخان و سردار محیی بود و این دو نفر پس از فتح تبریز بکیفیتی که اینجا مجال ذکر آن نیست بدعوت تلگرافی آخوند ملا محمد کاظم خراسانی بطهران آمده و در جریانات سیاسی بدسته اعتدالیون مایل شده بودند.

غرور و نخوت عجیبی که فتوحات پی در پی و احترام مردم در ستارخان ایجاد کرده بود مانع از این بود که بدستور کسی رفتار کند و اسلحه خود را از دست بگذارد.

مثلاً روزی در همین پارک اتابک که اکنون محل سفارت شوروی است و آن روز گارمقر مجاهدین بود در حضور مرحوم محمد و لیخان سپهسالار تنکابنی رئیس الوزراء ستارخان بکشیدن غلیون مشغول بود حسین زاده یکی از مجاهدین دیگر مشروطیت که زحمات فراوانی کشیده بود در جلسه حاضر بود و در مقابل بیانات اعتراض آمیز سردار علی پاشا کرد و گفت ما نیز زحمت کشیده ایم و چنین و چنان کرده ایم، این بیان بطوری در سردار تأثیر کرد که در حضور رئیس الوزراء وقت و سایر حضار غلیون را بر سر او پرتاب کرد و گفت او را بگیرند و میخواست که شبانه او را بکشند ولی میرزا اسماعیل خان نوبری فهمید و وساطت کرد و باصرار آن مجاهد بیچاره را از مرگ نجات داد و اگر او نبود آن مجاهد بیچاره نه در جنگ دشمنان بلکه بدست دوستان خود کشته میشد.

بهر حال مقاومت دستجات مجاهدین سبب شد که مرحوم میرزا حسنخان مستوفی الممالک که در آن هنگام ریاست وزراء را بر عهده داشت از مجلس کسب تکلیف نمود و اجازه گرفت که بوسیله قوای تأمینیه پارک را محاصره و مجاهدین مفرور را خلع سلاح نماید.

تقدیر چنین خواسته بود که در چنین هنگامی حیدرخان و ستارخان که روزی هر دو برای يك منظور مشترك جانبازی کرده بودند در شطرنج سیاست خصم یکدیگر و دشمن جان هم کردند و بروی یکدیگر اسلحه بکشند، کسی که ستارخان همیشه درباره اش میگفت «هر چه عمو اوغلی بگوید همان است» اینجا دیگر با اسلحه بو دوست و همکار قدیمی خود حمله میبرد.

حیدر خان در محاصره پارك و دستگیری و خلع سلاح مجاهدین شرکت کرد نتیجه این نبرد جسورانه مجاهدین بر همه معلوم است و در همین جا بود که پای قهرمان جسور تبریز تیر خورد و تسلیم شد و مردی که در برابر دشمن زانو نزد در پیشگاه قانون و مشروطیت سر سپرد.

چون کابینه دوم مستوفی الممالک که منتخب دموکراتها و حامی آنان بود سقوط کرد باروی کار آمدن سپهدار عظم محمد ولیخان تنکابنی در ۱۰ ربیع الاول ۱۳۲۹ طرف اعتدالیون تقویت گردید و آنان دولت را مجبور کردند که نسبت به عناصر دموکرات مثل حیدر عمو اوغلی و رسول زاده سخت بگیرد، محمد ولیخان هم که خود چندان مشروطه خواه و تندرو نبود دستور آنان را اجرا کرد و حیدر عمو اوغلی را تبعید نمود، حیدر خان بفقازیه رفت و از آنجا بروسیه سفر کرد و از روسیه بارو پا رفت. در حین شروع جنگ بین المللی اول (۲۸ ژوئیه ۱۹۱۴) مطابق با ۱۵ رمضان ۱۳۳۲ حیدر عمو اوغلی را در پاریس می یابیم و در طی جنگ که اوضاع ایران باآشفته ترین حد رسید و دموکراتها تنگ تسلیم بقوای روس و انگلیس را تحمل نکرده بودند بعنوان «مهاجرت» خارج شدند و اکثر آنها باآلمان رفتند و در برلین در کمیته ایرانی که بریاست آقای تقی زاده با انتشار مجله کاوه و بافرستادن مبلغین ضد مهاجمین روسی و انگلیسی فعالیت می کرد. شرکت نمودند، حیدر عمو اوغلی هم برلین رفت و با ایرانیان ملحق شد.

در اینجا آقای تقی زاده که شنیده بود که حیدر عمو اوغلی از محمد علیشاه بول گرفته از او اظهار گله مندی کرد، آن مرد شجاع بی آنکه پنهان کند جریان را گفت و معلوم شد که حیدرخان براهنمائی و بهمراهی محمد تقی صادق اف از کارکنان فعال کمیته تفلیس که مردی شجاع و ضمناعیاش و خوشگذران و بهمین جهت اغلب تہی دست بود در ادسا نزد محمد علی میرزا رفته بودند، صادق اف مردی اهل مبالغه و زبان آورو شلوغکار بود و چون در همان اوقات محمد علی میرزا شکست خورده از حملہ بایران و هجوم بگمش تپہ برگشته و در راه جاه طلبی خود بزرگترین دستیاران خویش یعنی ارشدالدوله را از دست داده بود باز هم در خیال بازگشت بایران سر میگرد، صادق اف این خام طمعی او را تشخیص داده از همین راه او را که خام بود خامتر کرد و محمد علی میرزا را سرزنش نمود که راه حملہ بایران بدان ترتیب صحیح نبوده بلکه باید حیدر عمو اوغلی را با دادن مبالغی راضی کرد و بایران فرستاد چه ایران در مشقت وی می باشد و او بر هر کاری قدرت دارد.

خلاصه صادق اف با زبان گرم خود چندان از این افسوس بر آن مرد ساده لوح خواند که وی بفتح خود امیدوار شده مبلغ گزافی بصادق اف برای جلب حیدر خان داد، پرواضح است که مقصود آن دو نفر هیچوقت خیانت باساس مشروطه نبود بلکه همانطور که عمو اوغلی در جواب آقای تقی زاده گفته غرض این بود که از بول محمد علیشاه که مایه قدرت و فساد او بود کاسته شود.

در بحبوحه جنگ حیدر عمو اوغلی بکمک کمیته ایرانی از برلین خارج شد و پس از چندی در استانبول در لباس قشون ترک در آمده داوطلبانه در آن قشون با درجه صاحبمنصبی بچنگ برضد روسیه تزاری پرداخت و در طی سفرهای جنگی خود تا بغداد و کمانناہ نیز پیش آمد، وی بار دیگر با آلمان برگشت و در شهر برلین اقامت گزید در همین زمان بود که سروصدای انقلاب اکمبر روسیه برخاست و روح

بلند و طبع انقلابی حیدرخان را بار دیگر بحرکت آورد و وی را که عمری برضد بیدادگری و ظلم و استبداد سلاطین در جنگ و مبارزه بود تکان داد و او را بر آن داشت که بروسیه رود، بهمین جهت بود که در هنگام انقلاب دست راست لنین قرار گرفت و در کنار آن مرد بزرگ وی برای مردمان رنج دیده روسیه نطقها کرد و فرد شاخصی در رژیم جدید روسیه شد.

حیدرخان میخواست در ایران، نیز شعله این انقلاب را بیفزود بهمین جهت در ۱۳۳۹ مطابق ۱۹۲۱ چهارمین سال انقلاب اکثبر بگیلان آمد و در آن هنگام وضع ایران سخت آشفته بود و قوای میرزا کوچک خان در گیلان مستقر شده قصد عزیمت بطهران را داشتند، تقمیل این وقایع را مقاله دیگری باید، همین قدر باید دانست که حیدرخان برای سازش بین قوای میرزا کوچک خان و بلشویکهای تحت سرکردگی احسان الله خان بگیلان آمد، در این کشاکش ها وی اسیر قوای کوچک خان گردید و بکیفیتی که در مجله یادگار در ضمن شرح حال عمو او غلی آمده کشته شد.

مرحوم عمو او غلی مردی متدین، انقلابی و فعال بود و از این لحاظ در میان کایه آزادیخواهان ایران نظیر نداشت، زندگانی او سراسر در خطرات گذشت ولی او هرگز نهراسید و از روز نخست برای یک هدف مقدس معینی یعنی نبرد با استبداد و ظلم و کمک بمردم ستم کش و ظلم دیده مبارزه کرد و سرانجام نیز در راه این منظور جان سپرد.

۲ = محمد امین رسولزاده

یک تن دیگر از مسلمانان قفقازیه که در تاریخ انقلاب ایران مؤثر و از عوامل بیداری و توجه ایرانیان بمظاهر مشروطیت و حریت بشمار میرود محمد امین رسولزاده است.

محمد امین از مردان فکور و خردمند شرق است حتی بقول جناب آقای تقی زاده شاید در مشرق زمین وی در نوع خود بی نظیر باشد؛ وسعت اطلاع و حجت قوی

و خونسردی فراوان او را در میان کلیه احرار زمان خود مشخص نموده و انصاف عجیب وی در انتقاد قضایا و جریانات و جهة خاصی برای او فراهم نموده بود، هرگز یاوه نمیگفت و در سخن مبالغه نمیکرد و شاید میتوان گفت که در عمر خود دروغ نگفته باشد، در حکمت لجاج و ستیزه نمیکرد و هر چه را دیگران میگفتند می - سنجید، اگر پسندیده بود می پذیرفت و اگر بنظرش درست نمی آمد با منطق و استدلال برد آن میپرداخت، در سراسر زندگی ثابت قدم بود و هرگز از جای در نمیرفت، چه زمانی که تقریباً سلطان بی تاج و تخت در حکومت باکو بود چه وقتی که در استانبول در ماه بایک لیره زندگانی میکرد از عقیده خود منحرف نشد، ایمان ثابت وی هر بیننده را بتعجب و امیداشت و منطق قوی او در بحث و مناظره رقیبی برای وی نمیگذاشت و برخلاف اغلب مشرق زمینان هیچوقت مبالغه و دروغ و احساسات بی منطق بکار نمیبرد

وی در باکو در خاندانی از اهل علم متولد شد، پدرش ملا بود و عمویش نیز همچنین در زی اهل علم بود، تحصیلات وی در مدارس روسی آن زمان قفقازیه صورت گرفت و پس از پایان تحصیلات چون دیگر هموطنان خود بزبان روسی و ترکی آشنائی کامل یافت و چون استعدادی خاص برای نویسندگی داشت و در دو زبان مذکور بزودی نویسنده توانائی شد روزنامه ای بنام تکامل برای کارگران منتشر نمود و از همین جا شهرت وی شروع گردید.

هنگام انقلاب گیلان^۱ وی از طرف کمیته اجتماعیون عامیون مأمور نظارت و تفتیش در انقلاب آن ایالت شد.

کمیته اجتماعیون عامیون قفقازیه یعنی حزب سوسیال دموکرات باکو در تاریخ مشروطیت ایران و خدمات فکری و زحمات اعضای این کمیته در راه کمک بمشروطه

۱ - رجوع شود بشرح این انقلاب بقلم نگارنده در شماره سوم از سال چهارم مجله یادگار.

خواهان ایران و مجاهدین تبریر هرگز در تاریخ ایران فراموش نمیشود ، افکار سوسیالیستی یعنی استعانت بملل و مردم جهان برای حفظ آزادی و استقلال شخصی و مملکتی آنان را واداشته بود که بپرنهضت انقلابی و ضد استبداد کمک کنند بی آنکه اختلافات زبانی و نژادی را در نظر بگیرند ، در این میان مشروطه نو بنیاد ایران از افکار خیر خواهانه سهم بیشتری برد و کمک های این کمیته توانست موجب قوام و حفظ مشروطیت و حریت گردد .

محمد امین از گیلان همراه مجاهدین بطهران آمد و اهمیت شخص او آنآ آشکار گردید بطوریکه یکی از اعضاء مهم حزب دموکرات گردید و بانوشتن روزنامه « ایران نو » که امتیازش با ابوالضیاء آزادیخواه معروف و افراطی بود انتظار کلیه مشروطه خواهان را بخود جلب نمود . مقالات او درباره آزادی و حملاتش بدستگاه استبداد و بدولت روس که نفعش در نگهداشتن دستگاه استبداد بود ویرا دشمن سرسخت کهنه پرستان و آرزومندان تجدید رژیم گذشته معرفی کرد حتی در مزاج معتدل و محتاط اعتدالیون یعنی آزادیخواهان میانه رو صراحت و شهامت و افکار تند وی که کم و بیش بسوسیالیسم مایل بود سازگار نیامد بخصوص که وی رساله عالمانه مفصلی در ردّ مرامنامه اعتدالیون که خود را اجتماع یون اعتدالیون نیز میخواندند نوشت . پس از سقوط کابینه دموکرات مستوفی الممالک و روی کار آمدن اعتدالیون دولت روس از محمد ولیخان سپهدار در خواست کرد تا رسول زاده را از طهران تبعید کند ، شهرت هم داشت که چون رسول زاده تبعه روس بود سپهدار از آن دولت چنین تقاضائی کرده بود .

در نتیجه رسول زاده نیز مانند همکار دیگر خود حیدر خان عمو اوغلی در آن غوغای سیاسی از ایران باجبار خارج شد و از طهران بققازیه و از آنجا به استانبول رفت .

در مدت یکسال و نیم اول زندگانی رسول زاده بدترین وضعی گذشت و چه بسیار که

در ماه بایک لیره زندگی خود را بسر میبرد ولی از کسی اعانتی نمی جست و از هیچ کس کمکی نمیخواست تا اینکه اندک اندک ترکان عثمانی که بارزش شخصی وی بی بردند او را در میان گرفتند و او را نیز در جریان ملت پرستی افراطی ترك کشیدند .

پس از جنگ بین الملل اول و ظهور انقلاب اکتبر جبهه روسیه در قفقازیه نیز مانند سایر جبهات جنگی آن دولت در هم شکست و همچنانکه آلمانها در مقابل قشون بیسر و سامان و متلاشی شده روسها پیشروی تندی تا پطروگراد کردند ترکها نیز قسمتی از قفقازیه را گرفتند .

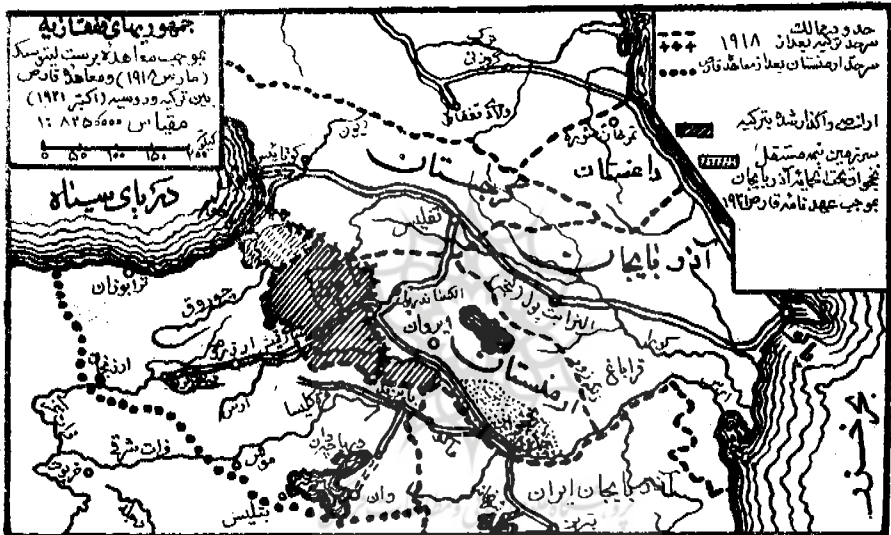
پیش از آمدن ترکها نهضت آزادی بخش انقلاب اکتبر که حکومت ملتها را بر اساس خواست خود مردم قرارداد بود موجب شد که در قفقازیه نیز دولتی متحده «فدراتیو» بوجود آید و پایتخت آن شهر تفلیس باشد .

ورود قوای ترك این نقشه را عوض کرد زیرا که ترکها سه ناحیه از قفقازیه را از یکدیگر مجزا کرده و در آنجا سه دولت تشکیل دادند باین شرح : دولت ارمنستان پایتختی ایروان ، دولت گرجستان که مرکز آن تفلیس بود و دولت آذربایجان پایتختی باکو . باید دانست که قبل از این موقع کلمه آذربایجان هرگز بر ناحیه مسلمان نشین قفقازیه اطلاق نمیشد بلکه سکنه آنجا را در مقابل گرجی و ارمنی مسلمان میگفتند . انتخاب این کلمه و اطلاق آن بر ناحیه ساحل غربی خزر که قدام آنرا اران می نامیدند مولود فکر خلیل پاشا سردار عثمانی بود که از این انتخاب مقاصدی سیاسی داشت .

محمد امین رسول زاده در دولت جدید التاسیس «آذربایجان» ریاست فرقه مساوات را عهده دار شد و بر ریاست مجلس آذربایجان رسید و در حقیقت کلیه امور تحت نظر او میگذشت .

شکسته شدن خط دفاعی روسها در قفقازیه برای انگلیسها ضربه سختی بود

چه دست یافتن ترکها و متحد وی یعنی آلمان بمنابع نفت قفقازیه و راه یافتن ایشان بشرق اوسط برای سیاست انگلستان بسیار خطرناک بود بهمین جهت دولت انگلیس مصمم شد شکافی را که در جبهه قفقازیه حادث شده بود با سربازان خود پر کند و رشته گسیخته دفاعی آن ناحیه را دوباره بیکدیگر ببیوندد بهمین نظر عده ای قشون بسرکردگی ژنرال دنسترویل بانجا فرستاد تا در مقابل ترکها سدئی باشند.



۱ - نقشه تقسیم قفقازیه بجمهوریهای متحده بوجوب معاهده آلانها با بلشویکها و معاهده ترکهای عثمانی با ایشان

انگلیسها بر طبق سیاست خود که همیشه نسبت بمطیع نشدگان خویش ابراز احترام و ادب میکنند نسبت بمسلمین و دولت باکو کمال خوشرومی نشان دادند و با سیاست آرام خود در این ناحیه بچلب قلوب مردم پرداختند بطوریکه مسلمانان این منطقه در بن بست افتاده بودند، از طرفی رفتار نرم و آرام انگلیسها آنان را فریفته کرده بود و از طرف دیگر رابطه قومی و نژادی و مذهبی آنان را بالحق بدولت عثمانی و پشتیبانی سیاست آنان که دشمن جانی انگلیسها بودند و امید داشت.

بلشویکها نمی توانستند قفقازیه را باصطلاح خود در معرض حملهٔ کشور های سرهابه داری ببینند از اینرو نیروی نظامی بآنجا فرستادند و آن سرزمین را تصرف کردند و بعمر دولت جدید التأسیس آذربایجان و فرقهٔ مساوات که خیالاتی بلند داشتند و میخواستند روزی آذربایجان ایران را نیز بعنوان اینکه دنبالهٔ آذربایجان قفقازیه است بخاک خود ملحق کنند خاتمه داد. سران این دولت هریک از گوشه ای فرارفتند و عده ای نیز اسیر و مقتول گردیدند، رئیس مجلس یعنی حکمران حقیقی دولت آذربایجان محمد امین رسول زاده بیش از هر کس در معرض خطر بود، وی نیز باتفاق رفیق خود کاظم زاده فرار کرد و در داغستان بخانهٔ یکی از آشنایان خود در دهی پناه برد. مدتی این موضوع در پردهٔ اختفا ماند ولی از آنجا که ماه زیر ابر نمی ماند و هیچ امری جاودانه مخفی نمیشود روسها از مکاتباتی که میشد و تماماً تحت سانسور شدید قرار میگرفت رد پایی یافتند و سرانجام مقر او را محاصره کردند، رسول زاده مقاومت را بی نتیجه دید و ناچار تسلیم شد.

بلشویکها ویرا بشهر باکو بردند و بااستنطاق او برداختند، البته جرم وی یعنی عدم اطاعت از مسلک کمونیسم و سر فرود نیاوردن در مقابل بساط کشتن و اختناق فکر و مقاومت با عناصر بلشویکی واضح بود و حاجت بااستنطاق نداشت چه تمام مردم رسول زاده را می شناختند و طرز فکر او را میدانستند.

ولی روسها میخواستند مکان سایر زعماء فرقهٔ مساوات را بدانند و از رسول زاده این موضوع را بفهمند و او هم کسی نبود که در مقابل زجر و شکنجه از ایمان خود دست بردارد.

هر شب او را نزد قاضی می بردند، قاضی در تاریکی می نشست و مشغول استنطاق می شد و سرانجام چون نتیجه ای بدست نمی آمد دو باره محبوس جسور را بیزرزمین مرطوب و کثیفی که زندان او بود می فرستادند.

در این زیرزمین عدهٔ زیادی از گرفتاران و محبوسین بودند که هر چند لحظه

نگهبان یکی از آنان را با اسم می خواند و بنزد قاضی می فرستاد و گاهی هم اسم محبوس را که می برد می گفت جامه دان خود را هم ببرد، این سخن علامت این بود که محبوس را عمر بسر رسیده و رفتن او برگشتنی در پی ندارد.

يك شب رسول زاده را نگهبان بنزد قاضی فرستاد، محبوس حس کرد که این بار قاضی تنها نیست بلکه مردی نسبتاً بلند قد که خود را در بابو نچی^۱ پوشیده نزد او ایستاده است ولی تاریکی مانع از آن بود که رسول زاده تشخیص بدهد که ناظر او کیست. چند لحظه گذشت، تازه وارد قاضی را از اطاق بیرون فرستاده خود بنزد رسول زاده آمد و گفت مرا می شناسی؟ رسول زاده متوجه نشد. تازه وارد خود را معرفی کرد، در آن هنگام محمد امین دانست مردی که در محبس او حاضر شده منشی کل حزب کمونیست روسیه یا بهتر بگوئیم شخص استالین مرد فولادین یعنی همان مردی است که حالا سراسر مملکت پهناور روسیه و جمعیتی نزدیک بدویست ملیون در حیطه اقتدار اوست.

محمد امین رسول زاده در هنگام جوانی با ذو کاشویلی جوانی گرجی هم فکر و آشنا بود، دست تقدیر بازها کرد و پس از چندین سال یکی از این دو جوان بنام استالین منشی حزب بلشویسم یعنی صاحب اختیار روسیه گردیده و بهمراهی لنین و دیگران رژیم تزارها را در هم ریخته بود و جوان دیگر بنام رسول زاده رئیس مجلس و حاکم مطلق آذربایجان قفقازیه شده بود ولی اکنون او محبوسی بی دفاع است و همکار جوانی او مردی مقتدر، مردی مقتدر ولی حق شناس که با تمام احوال خاطرات جوانی را فراموش نکرده و با تمام عظمت قدر برای نجات دوست دیرین خود بمحبس آمده است.

استالین بر رسول زاده گفت تو آزاد هستی و میتوانی که از روسیه بیرون بروی

۱ - پوشش بلندی که مردم روسیه و قفقازیه برای احتراز از سرما می پوشند و در حقیقت پوستینی است که بشمهای گوسفند بطرف خارج قرار گرفته باشد.

یا آنکه در همین جا بمانی یا آنکه با من بمسکو بیایی ولی لحن گفتار او طوری بود که دو پیشنهاد اول بتعارف بیشتر میمانست و میل منشی کل آن بود که رسول زاده را بمسکو ببرد حتی یکبار هم گفت من صلاح در آن می بینم که باهم بمسکو برویم، رسول زاده ملتفت نیت باطنی او شد و باین امر رضا در داد.

ترن مخصوص استالین بطرف مسکو حرکت کرد در حالی که وی با رسول زاده همچون روزگار گذشته بی شائبه و تکلفی در موضوع رژیم جدید بحث می کردند ولی نه رسول زاده زیر بار منطق رفیق خود میرفت و نه استالین تسلیم منطق رسول زاده می شد.

در مسکو رسول زاده زندگانی نسبتاً محقری داشت و باتفاق رفیق خود کاظم زاده زندگی میکرد و در مدرسه لازارفسکی که مدرسه السنه شرقیه است درس فارسی میداد.

شاید خوانندگان تعجب کنند که شرح این وقایع را از کجا بدست آورده ایم در صورتیکه رسول زاده خود در ایران نیست و این سرگذشت را هم جایی ننوشته است، در جمع این اطلاعات نگارنده مرهون الطاف بی پایان حضرت مخدومی جناب آقای تقی زاده است که در سالهای ۱۹۲۱ - ۱۹۲۲ بسمت نماینده فوق العاده ایران برای عقد معاهده تجارتي بین ایران و روسیه شوروی بمسکو رفته و هم در آن شهر بر احوال رسول زاده دوست دیرین خود اطلاع پیدا کرده اند و این داستان را محمدامین خود برای جناب آقای تقی زاده بیان کرده و جناب ایشان هم این اطلاعات را در اختیار نگارنده سطور برای نشر در مجله یادگار گذارده اند، مجله یادگار از لطف ایشان صمیمانه تشکر میکند.

در مسکو رسول زاده و رفیقش کاظم زاده بیکار نشستند و زبان آلمانی را فرا گرفتند و در تابستان ۱۹۲۳ يك بار از مسکو بلنین گراد و از آنجا با وجود تمام مراقبت های پلیس شوروی بفنلاند و اروپای آزاد گریختند و از راه برلین جاسقانبول

رفتند. در این شهر رسول زاده دو باره شروع بفعالیت کرد و روزنامه‌ای دایر نمود باسم قافقاسیا و در اولین شماره روزنامه نامه سرگشاده‌ای بعنوان استالین منتشر نمود و در این نامه پس از تشکر از احساسات دوستی و خصوصیت شخص استالین در نجات يك دوست جوانی، در باره روش حزب کمونیست و طرز رفتار مأمورین آن با مردم و کسانی که انتقاداتی بردستگاه جدید داشتند نوشت.

در این مقاله رسول زاده با منطق قوی خود از تحدید آزادی فکر و اختناق افکار سیاسی در روسیه سخت انتقاد نمود، انتشار این مقاله نیز مانند سایر مقالات وی تأثیر فراوان کرد و رسول زاده بار دیگر شهرت سیاسی خود را بدست آورد. روزنامه رسول زاده پس از چند شماره تعطیل شد و چون ترکها در آن روزگار یعنی زمان مرحوم مصطفی کمال خود را بروسها نزدیک کرده بودند برای جلب موافقت نظر روسها رسول زاده را از استانبول تبعید کردند، و همین علل و اسباب بعد ها موجب شد که زکی ولیدی یکی از بزرگترین علمای ترك نژاد نیز تبعید شود.

رسول زاده از استانبول بلهستان سپس از آنجا بآلمان رفت و در سراسر مدت جنگ اخیر در اروپا اقامت داشت و دیگر نشانی از او پیدا نبود و شاید اغلب دوستان و آشنایانش وی را در این میان تلف شده می پنداشتند ولی يك بار در ۱۹۴۷ در ترکیه پیدا شد و هنوز هم در آن مملکت در شهر آنکارا اقامت دارد و در این اواخر با يك خانم لهستانی ازدواج نموده است.

زندگانی رسول زاده چنانکه مختصری از آن گذشت سراسر در راه مبارزه برضداستبداد و برضداختناق افکار صرف شده چنانکه آزادیخواهان ایران هم از زحمات او در این راه بهره ها گرفته اند، ولی با این همه ایرانیان از او چندان راضی نبودند چه همچنانکه گفته شدوی متمایل بعقاید ملیون افراطی ترك بود و اغلب هم مسلکانش معتقد بودند که باید دولت قوی و وسیع ترك شامل جمیع مناطق ترك نشین آسیا ایجاد شود و آذربایجان ایران هم جزء این دولت گردد. این عقیده ملت پرستی افراطی در ابتدای قرن بیستم از طرف کلیه جوانان ترك پشتیبانی میشد حتی کسانی

مانند انورپاشا و بعضی دیگر جان خود را در این راه گذاشتند .

البته از نظر ایران و ایرانی این توطئه بسیار خطرناک بود و ایرانیان از فرقه مساوات باکو بیش از روسها اندیشه داشتند و حق هم همین بود ولی رسول زاده در عین تمایل باین عقیده نسبت بایران همیشه اظهار دوستی می کرد و شاید هم از آن جهت بود که در ایران دوستانی صمیمی و یکدل و صادق یافته بود چنانکه در حدود يك سال با یکی از آزادیخواهان ایران که هم اکنون زنده است ولی اجازه ذکر نامش را نداریم در استانبول در يك اطاق زندگی میکردند .

اکنون که سخن بدینجا رسید بی مناسبت نیست که گفته شود که فکر غاود در ملت پرستی را در حقیقت بعضی از ترکهای قفقازیه مثل احمد آقایوف و یوسف آخچور و دیگران پیش آوردند .

بعد ها عقیده ایشان در عثمانی از طرف جوانان تند و احساساتی پشتیبانی شد ولی مردم خردمند میدانستند که این بلند پروازها و خوابهای طلایی مثل تصرف منچوری و مغولستان و سایر مناطق ترك نشین - برای ایجاد يك امپراطوری ترك هرگز اساسی ندارد . رسول زاده نیز از این دسته مردمان بود و می دانست که فکر ایجاد دولت بزرگ ترك و در حقیقت تحقق « بان تور کیسم » چندان عملی نیست بلکه وی و سایر مردم عاقل ترکیه حس ملیت را اما نه بعد افراط ترویج میکردند و در تقویت نهضت « تور کیسم » توجه خود را منحصر بشبه جزیره آسیای صغیر نموده بودند، مرحوم کمال آتاتورک از زعماء این فرقه اخیر بود .

خلاصه کلام آنکه رسول زاده یکی از مردان خردمند و حریت طلب شرق است و خدمات وی در راه توسعه افکار مردم و ایجاد روزنامه نویسی بسبب جدید در ایران انکار نکردنی است بهمین جهت جا دارد که مردم ایران نقش و نام این مرد ترك نواد مسلمان را در تاریخ مشروطیت از یاد نبرند .